

نگاه دوباره بر ترجمه‌های ادبیات عرب و ما و دیگران

■ در دل چنین خشم و هیاهویی می‌توان در نظر گرفت که ادبیات عرب ادیبانی زنده و پتنده است، یعنی با زیست و تاریخ معاصر و ایده‌های امروزی سرو کار دارد و از تجرید و عرفان زدگی و

ژست‌های فرهنگی برای حال کردن تا حدودی مبراست. و نمی‌توان حضور آن را در پهار عربی به چشم جد نگاه نکرد.رمان‌های عربی هنوز تجدید چاپ می‌شوند، هنوز مردم شهابی شعر هزارانی محمود درویش را از یاد نبرده‌اند. و هنوز مارسل خلیفه ترانه‌هایش را می‌خواند و فیروز: «دیواری» محمود درویش شاعر فلسطینی اسمال از سبوی انتشارات افراز با ترجمه حمزه کوتی شاعر و مترجم پرکار منتشر شده است. این اثر جزو آثاری است که توسط منتقدان به‌نحوی در رابطه با «نظریه‌های پسااستعماری» تعریف شده‌است.منظومه‌ای روایتی از زنی بلد شده و تبعیدی‌ای که به همه جای جهان سر می‌کشد از زمین تا آسمان و از فرهنگ تا اسطوره‌ها. از حمزه کوتی در این یکی، دو سال چند کتاب از جمله «باغ‌های ایرانی» نوری الجراح و «پیشگوی کن نابینا» ادونیس توسط نشر افراز منتشر شده است. این مترجم مجموعه‌هایی از شعر فارسی‌ها را به عربی ترجمه کرده‌است. «د پرلوه» محمود درویش هم با ترجمه مریم حیدری توسط نشر چشمه منتشر شده است. این شاعر و

مترجم هم اخیرا منتخبی از اشعار احمدرضا احمدی را به عربی ترجمه کرده که توسط انتشارات «جمعیة البیت للثقافة و الفنون» الجزایر با عنوان «طیور بلا انجنحه» (پرندگان بی‌بال) منتشر شده است. «وسوم هجرت به شمال» طیب صالح سودانی را هم انتشارات چشمه منتشر کرده است، به گفته دکتر میسبایی «این رمان قابل توجه و تحسین شده در دهه ۱۹۶۰ میلادی نوشته شده و یکی از نخستین رمان‌هایی است که به وضعیت متناقض دنیای پسا استعماری می‌پردازد. موضوعی که یکی از مباحث عمده بسیاری از محافل دانشگاهی و ادبی دهه‌های بعدی بود و زمینه را برای مجلات موممی و تاملات فراوان هموار کرد و تا به امروز نیز همچنان مبحثی زنده و باورز است. قضیه پیچیده «ما» و «دیگران»». کتاب روشنفکران ایران: روایت بآس و امید - ترجمه مجلب مخیر

«خاطرات تن» احلام مستغنی الجزایری را هم انتشارات افراز منتشر کرده است. این رمان هم جزو برترین رمان‌های عرب دهه ۹۰ و یکی از بهترین رمان‌های عرب قرن بیستم قلمداد می‌شود که به مساله جنگ آیدایبخش الجزایر و تبعات آن از زاویه یک زن نگاه کرده است. نوشتنی که در آن زن سعی می‌کند از زبان مذکر شالوده‌زدایی کند. رمان علاوه

بر آنکه حاوی تجربه‌های زبانی است، از داستانی با طرح و توطئه قوی پرداخته شده است. عبدالله غنلانی منتقد اهل مسعودی در کتاب «زن و زبان» که توسط طه عوده تبار به فارسی ترجمه شده است، نوشته: ««هوشن زن از مرد معنایی ندارد جز پایان دادن به تاریخی طولانی از پدرخواندگی و پدرسالاری و اتمام دوران مردانگی و سیطره مردان بر نوشتن. مرد در سرتاسر دوران مردانگی (پدرسالاری) عادت کرده است تا رابطه خویش را با زن از چارچوب همان دوگانه‌های همیشگی ببیند که در آن مرد عنصر مسلط است و زن عنصر پیرو معادله این قضیه کلاما در پدرخواندگی مرد بر زبان و سیطره زایی و ابدی او بر نوشتن و کاربرد مجازهای زبانی هویداست تا آنجا که زبان و ارزش‌های ادبلی و هنری حاکم بر آن، جنگلی مردانه بوده‌اند. زن در این میان تنها به عنوان یک موضوع در حوزه زبان و نوشتار مطرح است یک

پیکر محض و یک مجاز زیبا برای تبدیل زنان به غزل و شعر شاعخانه.» زن و زبان - انتشارات گام نو - ص ۲۰۰. «سقراط‌های از گونه دیگر» در زمینه اندیشه هم دو کتاب مهم از محمدعلی جباری متفکر مراکشیی ترجمه شده است: یکی کتاب «سقراط‌هایی از گونه دیگر» به ترجمه مهدی آل مهدی نشر فرهنگ جاوید و کتاب «فلل عربی» هم به همت همین مترجم این مترجم به طور تخصصی روی کارهای جباری کاری کارستان کرده

است.قبلا از این مترجم کتاب‌های دیگر جباری نیز ترجمه شده‌اند از جمله «سنت و مدرنیته» محمدعلید جباری که سال پیش در گذشت، در بازسازی تفکر عربی و حوزه اندیشه به طور کلی جایگاه برجسته‌ای را در شرق به خود اختصاص داده است. ادونیس مدعی است که اندیشه‌های محوری جابری متأثر از کتاب «البیت و المتحول» لوست کتلیبی که خبر ترجمه آن اخیرا توسط عباس عباسی داده شده است. البته علاوه بر

ایس همین‌طور که در کتاب «ادونیس خوانی در تهران» (گفت‌وگو با ادونیس) هم نوشته‌ام، او از «دکتر شایگان» به عنوان یک متفکر ایرانی شرقی ستایش می‌کند و او را با اهمیت‌تر از «محمدعلی جباری» می‌داند. اینها گزاشی است از چشمان من. حتما ترجمه‌های دیگری بوده‌اند که ندیده‌ام ولی همین کمیت کافی است تا بگویم، داریم سعی می‌کنیم دیگران را نیز ببینیم و این را که حقیقت وجود ما در «دیگری» نیفته است.



برادر عزیز؛

این چند سطر را برایت می‌نویسم تا باخبر باشی که در کل خوب از پس کار برآمدم، هرچند اوضاع به‌طور روزانه تغییر می‌کند، گاهی جهت یاد عوض می‌شود، گاهی می‌بارد، زندگی اما در هر رخنه جریان دارد. راستش را بخواهی خودم هم دقیقا نمی‌دانم کجا ایستاده‌ایم؛ وقتی تا خرخره خودت را در گیر کردی، تا آخر کار نمی‌توان از جشن یا عزا حرفی زد و حالا که وضع بدین منوال است، پرسش مهمی پیش می‌آید: باید پیرو دیگران باشیم یا جلودار آنها، تبعات هر کدام فرق می‌کند. چه پیروزی‌ها که دولت مستعجل‌اند، چه شکست‌ها که سرآغاز پیروزی‌هایی بزرگ هستند. در این هنگام آنجا که مرگ یخات را می‌چسبد، زمان به قبل و بعد تقسیم می‌شود اما فقط به قدر یک لحظه شگفت رهایی‌بخش، ذهن‌ات سروسامان می‌گیرد. به این معنی‌های به جان آمده نگاه کن که چطور وقتی صالح را روی برانکار دک می‌کردند، شاملانی سرمی‌دادند، بین خودشان می‌گفتند: مرد دستت آخر حالا می‌توانیم زندگی کنیم. اما هیولا دوباره جان گرفت. جبری بود این بار و رحم هم سرش نمی‌شد، عربی‌ها دو به شکند با او چه کنند، هیچ آسایشی در چشم‌انداز نیست. با این آدم‌ها مموکراسی دست نخواهظلی نمی‌رود و در کشوری دیگر، بشار اسد مرگ را جان به لب کرده، تا می‌تواند می‌کشد. این بهار عرب تا کی طول می‌کشد و ایام آن چه‌قدر بی‌حساب و کتاب است.محمدجان، در مورد تونس نمی‌خواهم حرفی بزنم؛ تو آخرین کسی هستی که برایش شکوه سرمی‌دهم اما خودت می‌دانی که در کشورت چه شامپانزهای سخت‌جان و باهوشی هستند، عینهو مأموران بیمه چرب‌زبانی می‌کنند، به کی دست می‌دهند و به دستی

.....

شیما پهرمند آنچه در تمام انقلاب‌ها مشترک است، همان نفی واقعیت موجود است.نفی‌ای که هم جهان قدیمی را تخریب می‌کند و هم چارچوب نوینی را خلق می‌کند. پس انقلاب قسمی آفرینش است مطلقوار، پیرینی‌ناپذیر همچون معجزه و به زعم بنیامین همواره حامل خشونت است، چون خارج از چارچوب قانون است و در عین‌حال قانون را بنیامی‌کند. پس در اینجاانقلاب آفرینش نوعی تخریب‌اتاییدوضع موجود است.این همان لحظه‌ای است که «فرد» به میراثی عشق (سیاست) تبدیل به «مرد» می‌شود اما گاهی در طول یک انقلاب با یک مونتاژ موازی بین دو سکسکس به ظاهر مجاز و به روییم؛ سکسک «فقلاب» و «هنر». چراکه هنر نیز همچون انقلاب همان «لحظه» تاقی آفرینش و سیاست است. و در هنر نیز همان پروسه تخریب‌اتاییدوضع موجود طی می‌شود. اما سرنگاری زمانی رخ می‌دهد که این دو سکاسن هم‌زمان شوند. پس دوره‌های



رضا عامری

«هر هفته، جمعه‌ها» مان ابراهیم عبدالمجید، معروف‌ترین و پرفروش‌ترین رمان عربی در مصر بعد از بهار عربی است. رماتی به نشانه پایان سنتی و انقلاب به نام «جمعه‌های ساکت / جمعه‌های متروک» و آغاز سنتی نوپاوه به نام جمعه‌های تحرک و انقلاب که هنر حضور را در پس غروب غیاب برجسته می‌سازد. «جیب حافظ» جوان حلبی روز جمعه تصمیم گرفته که در یک گوشه از مسجد محل خود «الحاکبر» بگوید و می‌گوید و جمعیت هم به خیابان می‌ریزند. اما به خاطر دشمن‌خویی استبدادبان فردا دیگر حضور جسمانی ندارد. ولی به سان یک سوزۀ انقلابی رد پاهای خود را بر تارک تاریخ حک کرده است. همچون «خالد سعید» در اولین روزهای انقلاب مصر که در میدان تحریر توسط نیروهای امنیتی به خاک و خون غلغیده بود و فردا همه مردم فراد زده بودند: «ما خالد سعیدیم.» «روزهای خشم و انقلاب»، «مصر متولد می‌شود»، «سلام بر مصر» «لبی می‌رحبا به زندگی و «ادبیات زندان» و... اینها تیت‌ها ره معروف ویژه‌نامه «آخبار الادب» به مدیرمسوولی جمال الغیطانی نویسنده مصری در چند ماه‌اخیر است. کنگره هنرمندان مصری هم با عنوان «صرار بر پیروزی» در مرکز آفرینش‌گری اسکندریه از سوی همین مجله برگزار شده است. عزالدین نجیب منتقد مصری در پیام خود به این نشست روشنفکر را برجسب نظر گاه راگامشی «روشنفکر ارگانیک» تعریف می‌کند و می‌سهد: «امروز شخص برنامه است و برنامه چیزی است که می‌توانیم آن را از روح جمعی استخراج کنیم، بنابراین، روشنفکران، در مقام متفکر، فیلسوف، نویسنده و روزنامه‌نگار و غیره می‌توانند در ایجاد فرهنگی نوین و دموکراتیک نقش رهبری کنند» مهمی داشته باشند» که در همین همایش است که روشنفکران خواستار بازگشت روح به فرهنگ عمومی مصر می‌شوند. «معان عاشور» نمایشنامه‌نویس واقع‌الغی نسل بعد از «توفیق الحکیم» (نمایشنامه‌نویس و نویسنده رمان «بازگشت روح») بعد از ۲۰۸ سال مورد تشویق و گرامیداشت قرار می‌گیرد، عزالدین نجیب که خود از معروف‌ترین هنرمندان تجسمی هم هست، آثار خود را متأثر از این هنرمند و نویسنده می‌داند و در معرفی او می‌گوید: «او بیش از اینکه نمایشنامه‌نویس باشد، یک روشنفکر فاضله و شکافی بیفتند تا نویسنده معترض مصری هم در رمان اخیرش سلطه «جیب محفوظ» و پدرسالاری او را به عنوان یک «سانسورچی» سینما به پرسش گرفته است. تا همان‌طور که ادوارد سعید پیش‌بینی کرده بود، دوران مابعد محفوظی در ادبیات مصری شتاب بیشتری بگیرد و میان «جیب حافظ»‌ها و «جیب محفوظ»‌ها و «هزالدین نجیب»‌ها هر چند همه نجیب عمومی هستند، فاضله و شکافی بیفتند تا آن آشکاف پرسپکتیو تازه‌ای برای دیدن مهیا شود. پنج‌راهی برای دیدن، پنج‌راهی برای شنیدن، تنها یک پنجره برای من کافیت «فاذه لرویه / نافذه للسمع / نافذه واحده تکفینی». همین سال گزیده اشعار «فروغ فرخ‌اد» در ۳۰۰ صفحه به ترجمه محمد زورالدین منعم توسط «مرکز ملی ترجمه عربی» در قاهره منتشر می‌شود که واکنش‌های زیادی در میان آشنونده داشته است و این سطر را از آنجا آورده‌ام. «هختران من اشعار

ادبیات جهان

نامه سرگشاده بوعالم صنصال به محمد بوعزیزی

ادوارد گاوین: بوعالم صنصال ۱۹۴۹ در الجزیره متولد شد. دوره کارشناسی‌اش را با مدرک مهندسی به پایان رساند و سپس در رشته اقتصاد دکترا گرفت. تا ۵۰سالگی هیچ یک از آثارش را منتشر نکرد. در مقام کارمند عالی‌رتبه دولت الجزایر تا فرارسیدن دوران بازنشستگی‌اش خدمت کرد. صنصال همه آثارش را به زبان فرانسه نوشته است و اولین رمانش با عنوان «خطابه سلمانی‌ها» در سال ۱۹۹۹ جایزه کتاب اولی‌ها فرانسه را برده است. آخرین رمانش با عنوان روستای آلمانی به روایت یادداشت‌های روزانه شیلر، به ماجرای دو برادر الجزایری می‌پردازد که در گذشته خود نقب می‌زنند و کشف می‌کنند که پدرشان افسری نازی بوده است. این رمان با تغییر یافتن نامش به «کارنا تمام» در انگلیس نیز ترجمه و منتشر شده است. آثار صنصال در کشورش مایه تهدیدها و اعتراض‌های بسیار است به‌طوری که او به همراه همسر و دو دخترش مجبور به ترک الجزایر شده است. از سال ۲۰۰۶ به بعد آثار صنصال در کشورش توقیف شده‌اند. در ۱۶ اکتبر ۲۰۱۱، بوعالم صنصال به‌دلیل تلاش برای استقرار صلح و دموکراسی در شمال آفریقا مستحق دریافت جایزه صلح اتحادیه ناشران آلمانی شناخته‌شد.

دیگر می‌ستانند. این ارث نبقیتی‌هاست که به آنها رسیده، آنها هم انقدر طماع و موذی بودند که آدم درمی‌ماند چطور غیبتشان زد، یا اصلا از اول بودند یا نه. با سحرشان مردم را لغت می‌کردند. در واقع چیزی را به مردم حاتم‌بخشی می‌کردند که از اصل مال خودشان نبود. زنان از حقوق خود برخوردارند چیزی از این طبیعی‌تر هم مگر هست؟ از اینجا کارشان را شروع می‌کنند، به زنان تونس چیزی را می‌دهند که از قبل صاحب آن بوده‌اند. در تونس می‌گویند: «فلان چیز به ما اعطا شد.» برخطا هستند و دیکتاتوری از دل همین خطاها زاده می‌شود. هرچه را به تو ببشند، از تو می‌ستاند. اینها که وعده می‌فروشند، به سباق مبارک و صالح، ۳۰ سال است بر سر کارند. از روی دست بن‌علی نگاه می‌کنند. و قتش شده چشمانمان را باز کنیم. آزادی همان است که خود به خودمان بخشیدیم. اگر جانشین بن‌علی به ما وعده آزادی و دموکراسی می‌دهد، باید دکش کنیم، دیکتاتور است. تونس‌ها کارهای مهم‌تری دارند، فرصت نیست تا برای کش شرح بدهیم که آنها خودشان آزادی و دموکراسی را محقق کردند و در عوض

.....

چشمان بازمانده در گور

انقلابی همواره به‌نوعی دوره‌های شکوفایی هنری نیز بوده‌اند. هر دو به شکلی خشونت‌بار دست به گشایش انتمسفر پیرامون خود می‌زنند، یکی تاریخ را گشوده می‌کند، و دیگری زیبایی‌شناسی را. اینجا ما با «هرهمنایی» درو خود‌اند در یک تصویر واحد مواجهیم. اما وقتی پای ادبیات و شعر وسط می‌آید ماجرا جالب‌تر هم خواهد شد. زبان همیشه ابزار دیگری بزرگ است، زبان «واقعیت» را بنا می‌کند و ما همیشه سوز‌های در زبانیم در زبان فکر می‌کنیم، عمل می‌کنیم. و بنابراین ادبیات چون ملک انحصاری زبان است، می‌تواند همیشه جلای «خالی» را نشان‌مان دهد. همان‌جایی که

ادبیات در بهار عرب

روزهای خشم و انقلاب



الشاعر الايراني فروغ فرخ‌اد» – در فهرست ترجمه‌های این مرکز: «همسایه‌ها»، «سوتوش»، «پنهان‌های دراز»، «مستان ۶۲»، «جای خالی سلوچ» و... هم دیده می‌شود. همه این گزاره‌ها نشان می‌دهد انقلاب مصر دوباره مفهوم روشنفکری و روشنفکری را برجسته کرده تا بتواند پاسخی به تشنگی‌های وسیع سیاسی اجتماعی و فرهنگی جامعه تشنه‌کام انقلاب مصر بدهد؛ جامعه‌ای که سنج بنای این حرکت به شمار می‌رود تا روشنفکران و هنرمندان بتوانند فوران روحی و وجدانی‌ای را که شراره‌های انقلاب در جان‌شان تنیده، آزاد کنند. «جوانان شش آوریل» مصر، متشکل از ناصری‌ها(اوسوسیالیسم) و کمونیست‌ها (اشش آوریل) نقش مهمی داشته و عنوان خود را هم از این حرکت کارگری گرفته‌اند. یکی از شعارهای عمده آنها این است «یکی برای همه، همه برای یک است. «آری مساله بهار عربی، همان‌که مسالهای کلی است، مسالهای فردي است. ما يك همه‌برای يکي، يکي برای همه»، سوختن بوعزیزی همچنان که خودشوی فردی بود، در عین حال سوختن تردی‌های طولانی و خمیازه‌های جمعه‌های ساکت در برابر حکومت‌های مطلقه و استبدادی بود. بو عزیزی نشان داد انقلاب یعنی ابتدا مبارزه فردی بر علیه خود، یعنی با مخاطره هستی خود را دیگر کردن، یعنی خطر می‌توانند تقاضی کنند که کشدن خود را از غریبه‌ها بوعزیزی جوان تحصیل‌کرده طبقات تحتانی جامعه تونس به عنوان نماینده همه بیکاران و نفی بلد شده‌ها و ستم‌دیدگان زمین (نمونه یک فلسطینی تمام عیار) با کشن فردی خود، جماعتی را به حرکت در آورد تا انقلابی‌گری زندگی را تطهیر و والایش دهد. تا شاعر ۱۹۶۸ فرانسه را یادآور شود «للمکن‌ها را ممکن کنید» شعار که ادوارد سعید اینجا و آنجا آن را فریاد کرده بود. سال‌ها پیش «ادوارد سعید» فلسطینی که تا حالا هم عنوان مهم‌ترین روشنفکر جهان بعد از سارتر را یدک می‌کشد، گفته بود: «چنین است که نویسندگان و روشنفکران پس از دوران امپراتوری‌ها، در جهان رسوم، گذشته‌ها را خود بر شاهانه‌هایش حمل می‌کنند – به عنوان زخم‌های تحقیرکننده، بر آشنونده در تجربه‌های متفاوت. به عنوان تجدیدنظر با تجربه در دیدگاه‌های گذشته که رو به سوی آینده دارد یا به عنوان تجربه‌های باز تفسیر



آزادی را محقق نمی‌کند. زندانیان دوست دارند که هزارچندی زندانشان تغییر کند، تا با ظاهرسازی، موقعیتی گیرشان بیاید و این وسط چیزی نصیب ببرند. تو می‌فهمی من از کجا دلم برای انقلابیون‌مان شور می‌زنم.محمدجان!اگر می‌توانی بازگرد و به آنها بگو این آن چیزی است که تو خود را برایش به آتش انداختی. به هم‌شان بگو که تو و دیکتاتوری و اشباحش را، همه اشباحش را، متعصب‌ها و زد و بندچی‌ها را، رزادپرست‌ها را سرنگون می‌خواستی که تو می‌خواستی همه این فلاکت‌ها از راه ما زوده شود تا پاک، آرام، مصمبی و رفیق زندگی کنیم. محمدجان، قهرمان